

اخلاق امام سجاد (ع)



نویسنده: سید جعفر شهیدی

و عباد الرحمن الذین یمشون علی الأرض هونا

و إذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما. و الذین بییتون لربهم سجدا و قیاما. و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم ان عذابها کان غراما. ساءت مستقرا و مقاما. إذا أنفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلک قواما... و الذین لا یشهدون الزور و إذا مروا باللغو مروا کراما (1).

آیه‌هایی که نوشتیم در پایان سوره فرقانست. خدا در این آیات صفت مؤمنان گزیده را شمرده است. از آنچه در فصل‌های آینده خواهید خواند، می‌بینید همه نشانه‌هایی را که برای بندگان کامل پروردگار «عباد الرحمن» معین شده در علی بن الحسین (ع) آشکار است. در چنان دوره تاریک برای جویندگان انسانیت بحقیقت چراغی روشن بود. با رفتار و گفتار خود سیرت فراموش شده جد و پدر و خاندان رسالت را زنده کرد. و مردمی که سالها با عصر نبوت فاصله داشتند نمونه تربیت اسلامی را بچشم خود دیدند. پرستش خدا، نرم خوئی، محاسبه نفس تا حد ریاضت. خود شکنی برای حق، دستگیری مستمندان، بخشش، پرهیزگاری... و...
حافظ در رساله‌ای که در فضائل بنی هاشم نوشته در باره او گفته است:

اما علی بن الحسین (ع)، در باره او خارجی را چون شیعه و شیعه را چون معتزلی و معتزلی را چون عامی و عامی را چون خاص دیدم و کسی را ندیدم که در فضیلت او شک داشته باشد و یا در مقدم بودن او سخنی گوید (2)

او نه تنها با خویشان، دوستان، آشنایان، بزرگوارانه رفتار می‌کرد، مهربانی وی بدان درجه بود که بر دشمنان درمانده نیز شفقت داشت، و بر جانوران سایه مرحمت می‌افکند. داستان پناه بردن مروان پسر حکم بدو و پذیرفته شدن خواهش وی از جانب امام در فصل گذشته نوشته شد.

طبری نوشته است چون خبر مرگ یزید به حصین بن نمیر رسید، به شام بازگشت. سر راه خود خسته و کوفته و نگران به مدینه آمد. اسب او ناتوان و سوار از اسب ناتوان‌تر. در مدینه علی بن الحسین (ع) از او پذیرائی کرد (3)

مجلسی از سید بن طاوس و او باسناد خود از امام صادق (ع) آورده است که چون ماه رمضان می‌رسید علی بن الحسین (ع) خطاهای غلامان و کنیزان خود را مینوشت که فلان غلام یا فلان کنیز چنین کرده است. در آخرین شب ماه رمضان آنان را فراهم می‌آورد و گناهان آنانرا برایشان می‌خواند که تو چنین کردی و من تو را تأدیب نکردم و آنان می‌گفتند درست است. سپس خود در میان آنان می‌ایستاد و می‌گفت بانگ خود را بلند کنید و بگوئید: علی بن الحسین (ع)! چنانکه تو گناهان ما را نوشته‌ای پروردگار تو گناهان تو را نوشته است. و او را کتابی است که بحق سخن می‌گوید. گناهی خرد یا کلان نکرده‌ای که نوشته نشده باشد. چنانکه گناهان ما بر تو آشکارست، هر گناه که تو کرده‌ای بر پروردگارت آشکار است، چنانکه از پروردگار خود امید بخشش داری ما را به بخشش و از خطای ما در گذر. و چنانکه دوست داری خدا تو را عفو کند از ما عفو کن تا عفو و رحمت او را در باره خود به بینی!

علی بن الحسین (ع)! خواری خود را در پیشگاه پروردگارت بیاد آرا پروردگاری که باندازه خردلی ستم نمی‌کند.

علی بن الحسین (ع)! به بخشش! و در گذر تا خدا تو را به بخشش و از تو در گذرد چه او می‌گوید

و لیعفوا و لیصفحوا ألا تحبون أن یغفر الله لکم (4) این چنین می‌گفت و می‌گریست و نوحه میکرد و آنان گفته او را تکرار میکردند. سپس می‌گفت پروردگارا ما را فرموده‌ای بر کسی که بر ما ستم کرده است به بخشیم. ما چنین کردیم و تو از ما بدین کار سزاوارتری. فرموده‌ای خواهنده را از در خانه خود نرانیم. ما خواهنده و گدا بدر خانه تو آمده‌ایم و بر آستانه تو ایستاده‌ایم و ملازم درگاه تو شده‌ایم و عطای ترا می‌خواهیم. بر ما منت گذار و محرومان مساز که تو بدین کار از ما سزاوارتری. خدایا مرا در زمره آنان در آور که بدانها انعام فرموده‌ای. سپس به کنیزان و غلامان خود می‌گفت من از شما گذشتم. آیا شما هم از رفتار بدی که با شما کرده‌ام در می‌گذرید؟ من مالک بد کردار و پست ستمکاری هستم که مالک من بخشنده و نیکوکار و منعم است. آنان می‌گفتند آقای ما تو بما بد نکرده‌ای و ما از تو گذشتم. میگفت بگوئید خدایا چنانکه علی بن الحسین (ع) از ما گذشت از او در گذر و چنانکه ما را آزاد کرد از آتش دوزخ آزادش کن.

– می‌گفتند آمین!

– بروید من از شما گذشتم و بامید بخشش و آزادی شما را در راه خدا آزاد کردم و چون روز عید می‌شد بدانها پاداش گران می‌بخشید.

در پایان هر رمضان دست کم بیست تن برده و یا کنیز را که خریده بود در راه خدا آزاد میکرد. چنانکه خادمی را بیش از یکسال نزد خود نگاه نمیداشت و گاه در نیمه سال او را آزاد می‌ساخت (5)

مجلسی به سند خود آورده است که: علی بن الحسین (ع) روزی یکی از بندگان خود را تازیانه زد، سپس بخانه رفت و تازیانه را آورد و خود را برهنه کرد و خادم را گفت بزن علی بن الحسین (ع) را. خادم نپذیرفت و او ویرا پنجاه دینار بخشید (6)

روزی گروهی در مجلس او نشسته بودند، از درون خانه بانگ شیونی شنیده شد. امام بدون رفت بازگشت و آرام بر جای خود نشست حاضران پرسیدند: مصیبتی بود؟

– آری! بدو تسلیت دادند و از شکبیائی او به شگفت درماندند. امام گفت: – ما اهل بیت، خدا را در آنچه دوست میداریم اطاعت میکنیم و در آنچه ناخوش میداریم سپاس می‌گوئیم (7).

فرزنددی از او مرد و از وی جزعی ندیدند پرسیدند چگونه است که در مرگ پسر جزیعی نمیکنی! امام گفت چیزی بود که منتظر آن بودیم (مرگ) و چون در رسید آنرا ناخوش نداشتیم (8)

چنانکه نوشتیم در آن سالها چند تن از بزرگان تابعین به فقاقت و زهد مشهور بودند و در مدینه می‌زیستند چون: ابن شهاب (9) سعید بن مسیب (10) ابو حازم (11) همه اینان فضیلت و بزرگواری علی بن الحسین (ع) را بمردم گوشزد میکردند. سعید بن مسیب میگفت: علی بن الحسین (ع) سید العابدین است (12) زهری می‌گفت هیچ هاشمی را

فاضل‌تر از علی بن الحسین (ع) ندیدم (13) از عبد العزیز بن خازم نیز همین اعتراف را نقل کرده‌اند (14) روزی در مجلس عمر بن عبد العزیز، که در آن سالها حکومت مدینه را بعهدہ داشت حاضر بود. چون بر خاست و از مجلس بیرون رفت عمر از حاضران پرسید:

– شریف‌ترین مردم کیست؟ حاضران گفتند:

– تو هستی!

– نه چنین است. شریف‌ترین مردم کسی است که هم اکنون از نزد من بیرون رفت همه مردم دوست دارند بدو پیوسته باشند و او دوست ندارد به کسی پیوسته باشد (15)

این سخنان کسانی است که تنها فضیلت ظاهری او را می‌دیدند، و از درک عظمت معنوی وی و شناسائی مقام ولایت او محروم بودند. ساده‌تر این که اینان که او را این چنین ستوده‌اند، علی بن الحسین (ع) را امام نمیدانستند، و می‌بینیم که تا چه حد برابر ملکات نفسانی او خاضع بوده‌اند.

علی بن الحسین (ع) کنیزی را آزاد کرد سپس او را به زنی گرفت. عبد الملک پسر مروان از ماجرا آگاه شد و این کار را برای وی نقضی دانست. بدو نامه نوشت که چرا چنین کردی؟ او بوی پاسخ داد:

«خداوند هر پستی را با اسلام بالا برده است. و هر نقضی را با آن کامل ساخته و هر لثیم را با اسلام کریم ساخته. رسول خدا کنیز و زن بنده خود را بزنی گرفت. عبد الملک چون این نامه را خواند گفت:

آنچه برای دیگران موجب کاهش منزلت است برای علی بن الحسین (ع) سبب رفعت است (16)

روزی یکی از بندگان خود را برای کاری خواست و او پاسخ نداد و بار دوم و سوم نیز، سرانجام از او پرسید:

– پسرم آواز مرا نشنیدی؟

– چرا.

– چرا پاسخ مرا ندادی؟

– چون از تو نمی‌ترسم.

– سپاس خدا را که بنده من از من نمی‌ترسد (17)

از او پرسیدند چرا ناشناس با مردم سفر میکنی؟ گفت:

خوش ندارم بخاطر پیوند با رسول خدا چیزی بگیرم که نتوانم مانند آنرا بدهم (18)

و روزی بر گروهی از جذامیان گذشت بدو گفتند:

– بنشین و با ما نهار بخور گفت:

– اگر روزه نبودم با شما می‌نشستم. چون بخانه رفت سفارش طعامی برای آنان داد و چون آماده شد برای ایشان فرستاد و خود نزدشان رفت و با آنان طعام خورد (19)

چون میخواست به مستمندی صدقه دهد نخست او را می‌بوسید، سپس آنچه همراه داشت بدو میداد (20)

نافع بن جبیر او را گفت:

تو سید مردمی و نزد این بنده – زید بن اسلم – میروی و با او می‌نشینی؟ گفت:

– علم هر جا باشد باید آنرا دنبال کرد (21) در روایت مجلسی از مناقب است که:

– من نزد کسی می‌نشینم که همنشینی او برای دین من سود داشته باشد (22)

و چون او برای خدا و طلب خشنودی خدا با بندگان خدا چنین رفتار میکرد،

خدا حشمت و بزرگی او را در دیده و دل مردم می‌افزود.

او را گفتند تو از نیکوکارترین مردمی. ندیدیم با مادرت هم خوراک شوی. گفت میترسم دست من به لقمه‌ای دراز شود که او چشم بدان دارد و مرا عاق کند (23)

او برای خدا و تحصیل رضای پروردگار، با آفریدگان خدا، این چنین با فروتنی رفتار میکرد، و خدا حرمت و حشمت او را در دیده بندگان خود می‌افزود. دشمنان وی

– اگر دشمنی داشته است – می‌خواستند قدر او پنهان ماند و مردم او را نشانند، اما برغم آنان شهرت وی بیشتر می‌گشت، که خورشید را بگل نمیتوان اندود و مشک را هر چند در

ظرفی بسته نگاهدارند، بوی خوش آن دماغ‌ها را معطر خواهد کرد.»

پی‌نوشت‌ها:

1. بندگان رحمان که در زمین آرام راه می‌روند. و چون نادانان با آنان نابخردانه سخن گویند به نیکوئی بدانها پاسخ دهند. و آنانکه شب را بر پای و در سجده بسر می‌برند. و آنانکه میگویند پروردگارا عذاب دوزخ را از ما بگردان! که عذاب دوزخ پایان نیافتنی است، و بد آرامگاه و بد جای اقامتی است. و آنانکه چون انفاق میکنند، نه اسراف میکنند و نه بر خود تنگ میگیرند و میانه را می‌گیرند، و آنانکه بدروغ گواهی نمیدهند و چون ناپسندی ببینند بزرگوارانہ از آن می‌گذرند. (الفرقان: 63-73).

2. عده الطالب ص 160

3. تاریخ طبری ج 7 ص 432

4. به بخشند و در گذرند آیا دوست ندارید که خدا شما را بیامزد (نور: 22)

5. بحار ج 46 ص 103-105

6. بحار ج 46 ص 92

7. حلیة الاولیاء ج 3 ص 138. مناقب ج 4 ص 166 و نگاه کنید به کشف الغمه ج 2 ص 103

8. کشف الغمه ج 2 ص 102-103

9. محمد بن مسلم زهری متوفی به سال 124 ه. ق.

10. متوفای سال 94 ه. ق.

11. ابو حازم از تابعین است.

12. کشف الغمه ج 2 ص 86

13. انساب الاشراف ج 2 ص 146 نسب قریش ص 58 از یحیی بن سعید. علل الشرایع ج 2 ص 232

14. ارشاد ج 2 ص 142. حلیة الاولیاء ج 3 ص 141

15. مناقب ج 4 ص 167

16. عقد الفرید ج 7 ص 121- مناقب ج 4 ص 162. عیون الاخبار ج 4 ص 8 و نگاه کنید به المعارف ص 215

17. ارشاد ج 2 ص 147. مناقب ج 4 ص 157. کشف الغمه ج 2 ص 87 اعلام انوری ص 261-262

18. کشف الغمه ج 2 ص 108

19. اصول کافی ج 2 ص 123. الامام علی بن الحسین ص 345

20. حلیة الاولیاء ج 3 ص 137.

21. کشف الغمه ج 2 ص 78-79

22. ج 46 ص 31

23. مناقب ج 4 ص 162